

بخش بیست و دوم مشکلات کویر نمک

روز استراحت شترها را به حال خود گذاشتیم تا شکم سیری از رستنی‌های دره بخورند. اما آنها از اطراق دورتر نمی‌رفتند و مطمئن بودند که ما به آنها غذا خواهیم داد. من پس از استراحت طولانی نمای محیط را رسم کرده و مسافت طی شده را ثبت نمودم. به خاطر وجود چشمه، عجله‌ای در حرکت نداشتیم. حالا از ورامین ۱۴۰ کیلومتر را پشت سر گذاشته بودیم.

اینک در غرب کویر بودیم. باید مسیر روز بعد را برنامه‌ریزی کرده و از شمال و یا جنوب کویر حرکت می‌کردیم. مسیر شمالی ما را به محدوده رشم می‌رساند و غلامحسین مسیر پس از رشم را بلد بود. اما من علاقه بیشتری به مسیر جنوبی که از حاشیه کویر ما را به جندق می‌رساند داشتم. من می‌توانستم در جندق اندکی استراحت کرده و با کرایه بلد و چند شتر امکان سفر به قلب کویر را داشته باشم. جندق کاملاً در میان کویر واقع شده بود و مسلماً اهالی از شرایط کویر اطلاعات مفیدی داشتند.

جلسه‌ای تشکیل دادیم. اول‌کاظم گفت گوشت آذوقه تمام شده اما برنج، آرد و روغن برای ۲۰ روز باقی بود و پیش از اتمام آنها باید انبار آذوقه را پر می‌کردیم. گاه و پنبه دانه هم برای ۱۰ روز داشتیم. اما مشکل اساسی آب بود. تصمیم بر آن شد مشک‌ها و خیک‌ها را که آب آنها برای ۱۰ روز کافی بود از آب چشمه پر کرده و بار ۳ شتر کنیم. فاصله تا جندق ۳۰ فرسنگ بود که طی کردن آن ۸ روز طول می‌کشید و خطری کاروان را تهدید نمی‌کرد زیرا در کوه‌های حاشیه جنوبی کویر چشمه‌ها و چاه‌هایی وجود داشت و احتیاجی به چشمه‌کریم و چشمه‌دوسان که در جهت شمال غرب کویر واقع شده بودند نداشتیم. نیازی هم به اطلاعات چوپانان که اکثراً غلط از آب درمی‌آمد نبود. حبیب‌الله به درستی در مورد این چوپان‌ها که زمستان‌ها در نزدیکی چاه‌های آب گله‌های خود را برای چرا رها می‌کردند می‌گفت که آنها فقط راه میان چراگاه و چاه‌های آب را بلد بوده و از سایر شرایط کویر کاملاً بی‌اطلاع هستند.

حبیب‌الله به چشمه کریم رفت تا چند گوسفند بخرد اما دست خالی بازگشت زیرا چوپانی ندیده بود. اگر چه علائم نشان می‌داد گله‌ای از گوسفند در این منطقه بود اما حبیب حدس می‌زد که چوپان آنها را برای چرا به کوهپایه‌ها برده باشد. او هنگام مراجعت در دره‌ای با پلنگی روبرو شده و حیوان در ۳۰ قدمی او توقف کرده بود. او از وحشت خشک شده و

به بالای تخته سنگی پناه برده بود. پلنگ مدتی او را ورنه انداز کرده و در نهایت محیط را ترک کرده بود. حبیب تا اطراق دویده بود. من یاد پیاده روی روز گذشته افتادم و حدس می‌زدم پلنگ حتماً مرا زیر نظر داشت. این داستان مرا بسیار نگران کرد و از اینکه در محیطی می‌باشیم که درندگان در آن زندگی می‌کنند احساس ناامنی کردم. پلنگ‌های این منطقه از آهوها و غزال‌های بیابان تغذیه می‌کنند اما اگر گوسفندی پیدا کنند حتماً آن را هم می‌خورند. هوا در طول روز خوب بود اما هنگام عصر آسمان پوشیده از ابر شد. قرار شد حسین علی هنر خود را نشان داده و سر من را اصلاح کند اما او ناشی بود و طرز کار کردن با قیچی را نمی‌دانست. نزدیک بود قسمت بالای لاله گوش راست مرا قطع کند و مجبور شدم آن را پانسمان کنم.

دمای هوا در شب حدود یک درجه شد. همراه من تصور می‌کردند ساربان‌ها و چوپان‌های اطراف به دیدن ما بیایند اما این کار عملی نشد زیرا آنها معمولاً هر ۳ روز یک بار به نزدیک چشمه آمده و ۲ روز در چراگاه اطراق می‌کردند. وزش باد جنوب شرقی که معمولاً با خود ابرهائی به همراه داشت در طول شب شدیدتر شد. هوای صبح تیره و ابری بود اما از مه خبری نبود. برای ایجاد مه باید برف یا بارانی باریده باشد تا با بخار شدن آن مه ایجاد گردد. مخازن آب بار ۳ شتر بزرگ شد. یکی از آنها در اطراق روز پیش چکه کرده و آبی در آن باقی نمانده بود. از یال تپه‌ای با مشکلات فراوان به سمت دره حرکت کردیم. چشمه نهر باریکی را در دره ایجاد کرده و در فاصله کوتاهی در زمین فرو می‌رفت. چون دره سنگلاخ بود از سینه تپه‌ای بالا رفتیم. جنس کوه سخت بود ولی هیچ نیروئی مانع از فرسایش آن نمی‌شد.

بلندی‌ها و دره‌های اطراف کوه نخجیر به موازات هم واقع شده بودند اما یال آنها به هم مربوط نبوده و مانند صخره‌هائی از هم فاصله داشتند. آخرین قله این کوه‌های منفرد یک کوه سرخ رنگ بود که رنگ آن به خاطر املاحی که در آن وجود داشت تیره به نظر می‌رسید ولی هر چه از آن دورتر می‌شدیم رنگ آن روشن‌تر می‌شد. جهت حرکت کماکان جنوب شرق بود اما من علاقمند بودم به سمت شرق حرکت کرده و اگر شرایط ایجاب می‌کرد وارد کویر شویم. ولی ابتدا باید از این مسیر پیچ در پیچ که من روز گذشته راه را گم کرده بودم خارج می‌شدیم. هر چه بیشتر پیشروی می‌کردیم از بلندی تپه‌ها کاسته می‌شد. مدتی طولانی در یک شیار که عمق آن یک و نیم متر بود حرکت کردیم. مسیل خشکی بود که به دل کویر می‌رفت. دره کاملاً خالی از حیات نبود و بوته‌های خشک و حتی سبزه به تعداد زیاد در آن روئیده بود. ساقه‌های آنها قوی و خشک بودند. به دسته‌ای از کبوتران وحشی رسیدیم اما با رسیدن ما پرواز کردند. رد پای شتر و گورخر هم دیده می‌شد. دره رفته رفته پهن‌تر و کم عمق‌تر شده و شن آن ریزتر می‌شد. در قسمت انتهائی آن نقطه تیره‌ای در حرکت بود اما نمی‌دانستیم چه بود. توقع داشتیم دسته‌ای گورخر باشد. به مرد مسنی با ریش سفید رسیدیم که به سوی ما می‌آمد. او کاملاً خونسرد بود و مشخص بود که با انسان‌هائی در تماس بوده است. او چوپانی در استخدام علی عبدالله از اهالی مهاباد اصفهان بود. این مرد زندگی خود را در پای کوه نخجیر گذرانده بود. حدود ۳۰ شتر به همراه داشت که مشغول چرا بودند. او در حال جمع‌آوری بوته برای آتش شبانه بود و می‌گفت که

روز پیش به پلنگی برخورد کرده بود. احتمالاً همان پلنگ حبیب باشد.

مدتی توقف کردیم تا از اطلاعات این مرد استفاده کنم. او به سمتی که چشمه‌کریم و چشمه دوسان در آن جهت واقع شده بود اشاره کرد و گفت که از سمت شرق یک کوه منفرد که آخرین کوه‌های طلحه، ملک آباد و کوه نخجیر بود حرکت کنیم. البته طول مسیر کوتاه‌تر نخواهد شد اما بهتر است مسیر مستقیم را ادامه دهیم زیرا از کنار ۳ چاه آب آشامیدنی بولسون، سردوم و سربزرگی عبور می‌کرد. او گفت اگر قبلاً از حرکت ما خبر داشت شخصی را به همراه ما می‌فرستاد اما او بدون خبر دادن به سایرین نمی‌توانست شترها را رها کرده و با ما همراهی کند.

گفته‌های او اطلاعات مرا در مورد دور زدن کویر تأیید می‌کرد اما اضافه کرد که حرکت مستقیم از کوه نخجیر به سمت شرق غیرممکن بود زیرا پس از ۲ روز به قسمتی از کویر نمک می‌رسیدیم که ظاهر خوبی داشت اما در واقع یک باتلاق خطرناک بود و شترها در آن فرو می‌رفتند. حرکت در آن به معنی رفتن مستقیم به آغوش مرگ بود. پیرمرد می‌گفت که ۱۵ سال پیش یک فرنگی برای عبور از کویر به این منطقه آمد اما با شنیدن این موضوع مراجعت نمود. ما باید در جهت جنوب غرب حرکت می‌کردیم تا به منطقه‌ای به نام دره سلامت برسیم. به گفته او هوای امسال بسیار خوب و مناسب بود. ۳ سال پیش برف و باران زیادی بارید و با لیز شدن زمین حرکت برای شترها غیرممکن شد. در آن سال ۶ روز پشت سرهم باران باریده بود و در بیابان غذائی برای شترها یافت نمی‌شد. پیرمرد اندکی با ما همراهی کرد و سپس مراجعت نمود. او زندگی یکنواخت و خسته کننده‌ای در کنار شترها داشت. هیچ نکته‌ای برای شادی او وجود نداشت.

از دره‌ای بالا رفته و پس از طی مسافتی به محوطه مسطحی رسیدیم. ۲ گورخر با سرعت از مقابل ما گریختند. من دوربین خود را دم دست داشتم اما مسافت برای گرفتن عکس، طولانی بود. به نظر می‌رسید آنها از گورخرهای تبت هم خجالتی‌تر بودند. به مسیل خشکی که به کویر سرازیر می‌شد رسیده و مجبور به تغییر جهت شدیم. رفته رفته ساحل کویر نزدیکتر می‌شد اما به هیچ‌وجه نباید مستقیماً وارد کویر می‌شدیم زیرا از دور مشخص بود که حرکت در سطح برف مانند آن غیرممکن بود.

دور تا دور ما را بیابان فرا گرفته بود و همه جا صاف و یکدست بود. در دوردست بلندی‌هایی به چشم می‌خورد. پس از ۵ ساعت هنوز هم از میان آبراه‌ها حرکت می‌کردیم اما به نظر می‌رسید که این شیارها بدون استفاده بودند زیرا شدت باران به قدری نبود که آب به این منطقه برسد. محیط اطراف مملو از بوته بود و ما برای آتش شبانه سوخت کافی داشتیم. حالا در جهت جنوب‌شرق در حاشیه کویر حرکت می‌کردیم. اول کاظم فاصله ما تا کویر را نیم فرسنگ حدس می‌زد اما من آن را ۲ فرسنگ می‌دانستم که حتی تا پایان روز هم به آن نخواهیم رسید. تخمین فواصل در بیابان تقریباً غیرممکن می‌باشد. سطح سفید کویر در نزدیکی ما دیده می‌شد اما پس از ساعت‌ها حرکت هم به آن نرسیدیم. بلندی‌های زرد رنگی در جهت جنوب‌شرق در حاشیه کویر وجود داشت. احتمالاً منطقه‌ای بود که خاک تیره‌ای داشت و پیش از ورود به کویر از بین می‌رفت. آخرین برجستگی‌های کوه نخجیر چند کوه منفرد در سمت چپ مسیر بود. مسیر امروز ما نسبتاً راحت بود و کف

مسپلهائی که از آنها پیشروی می‌کردیم مانند جاده آسفالته به نظر می‌رسید. شیب ملایم محیط به سمت کویر بود. امروز حدود ۲۹ کیلومتر حرکت کرده بودیم.

تعداد بوته و ارتفاع آنها بیشتر شد. سطح نمکی کویر بدون هیچ برآمدگی در مقابل دیدگان قرار داشت اما در واقع در فاصله دوری بود. تفاوت رنگ سطح حاشیه کویر نسبت به داخل آن کاملاً مشخص بود. فقط در سمت شرق در دوردست چند برآمدگی ریز، مانند جزایری در دریای نمک مشاهده می‌شد. احتمالاً پای هیچ انسانی به آنجا نرسیده باشد. حالا کویر در مقابل ما قرار داشت و سطح آن به رنگ‌های قهوه‌ای، سیاه، زرد و سفید بود. به نظر می‌رسید که قسمت سفید نمک و قسمت سیاه لجن باشد. شن مسیر ریزتر شده و از تعداد بوته‌ها و عمق شیارها کاسته شد. رد پای گورخران و محل استراحت آنها مشخص بود. آرزو می‌کردم گروهی از آنها را ببینم. در حاشیه غربی کویر به سمت ارتفاعاتی در جهت جنوب شرق پیش می‌رفتیم و اگر همچنان این مسیر را حفظ می‌کردیم خطری ما را تهدید نمی‌کرد. محیط در دل کویر باتلاقی بود. اطراق شماره ۹ را در حاشیه کویر برپا کردیم. ارتفاع محل ۷۱۴ متر بود و در طول روز ۴۱۱ متر پائین آمده بودیم.

کوه نخجیر در جهت شمال‌غرب و چند کوه دیگر با ارتفاع کمتر در سمت شمال به چشم می‌خوردند. در شمال‌غرب کوه‌های البرز بدون دیده شدن احساس می‌شدند. در جهت جنوب کوه‌هایی بود که ما در طول سفر امروز همواره آنها را در مقابل داشتیم. تمامی دره‌ها و آبراه‌های منطقه به سمت کویر شیب داشتند تا با رساندن آب شور خود به آن به قطر لایه‌نمک اضافه کنند. من در حاشیه غربی کویر نقاطی را به‌روی نقشه مشخص کردم. شب هوا ابری شد و پیش از بالا آمدن ماه همه جا تاریک بود. نسیمی‌می‌وزید و دود آتش مستقیماً بالا می‌رفت. همه جا سکوت مطلق حاکم بود. مردان که تمام روز را پیاده روی کرده بودند خسته به نظر می‌رسیدند اما تا نیمه شب صدای قل قل قلیان شنیده می‌شد. این یکی از مردان بود که از خواب بیدار شده و هوس قلیان کرده بود.

شب ۱۶ ژانویه دمای هوا به ۴ درجه رسید و آسمان ابری شد. ابر، بالای کوه‌های مجاور را پوشاند. صبح زود حرکت آغاز شد. از باد و باران خبری نبود. دمای هوا ساعت یک ظهر به ۸ و نیم درجه رسید و نیازی به لباس گرم نبود.

حاشیه کویر در نزدیکی اطراق به رنگ خاکستری بود. لایه نازک نمک سطح بیابان را پوشانیده بود و رد پای گورخران دیده نمی‌شد. کاملاً مشخص بود که این لایه نازک تحمل وزن شترها را نداشت و باید از حاشیه آن حرکت می‌کردیم. در این منطقه تعداد اندکی بوته روئیده بود اما کمی دورتر هیچ گیاهی به چشم نمی‌خورد. حالا باید قسمتی از کویر را که مانند زبان‌های وارد بیابان شده بود دور می‌زدیم. هنوز مدت زیادی پیشروی نکرده بودیم که پای یکی از شترها تا زانو در گل فرو رفت. با رسیدن به این منطقه خطرناک در جا عقب‌گرد کردیم. جای پای ما به عمق یک دسیمتر باقی می‌ماند. اگر شتر اول چند قدم دیگر برداشته بود عمق گل بیشتر می‌شد و اگر برای خارج شدن تلاش می‌کرد در گل بیشتری فرو می‌رفت. آب شور به سرعت جای پای ما را پر می‌کرد.

در قسمت‌های تیره کویر لایه لجن روی قشر آب ضخامت کمتری داشت. برآمدگی‌های کوچک زرد رنگی به ارتفاع یک دسیمتر به روی آن وجود داشت که از دور مشخص

نبودند اما باعث می‌شدند سطح کویر زودتر خشک شود. نوارهای تیره‌ای در حاشیه کویر سر راه ما بود و باید از کنار آنها عبور می‌کردیم. حالا در یک محوطه خشک در حاشیه کویر پیشروی می‌کردیم. مسیر ما حدود ۱۰ متر بالاتر از کویر بود. تپه‌های ایوان ماندنی در منطقه وجود داشت که بالا و پائین رفتن از آنها خسته‌کننده بود. به این دلیل از مسیری در نزدیکی کویر که از تپه‌ها خبری نبود حرکت می‌کردیم. کویر گاهی وارد بیابان شده و خلیج‌ها و زبان‌هائی ایجاد می‌کرد و دور زدن آنها خسته‌کننده بود.



قزاق‌ها و غلامحسین

من چند ساعت اولیه حرکت را پیاده‌روی کردم. اگرچه حاشیه کویر خشک بود اما مسیر به اندازه‌ای نرم بود که با هر قدم مقداری در شن فرو می‌رفتیم. به این دلیل به پشت شترها نشستیم. مسیر حرکت ما در ابتدا مستقیم نبود و در زبان‌های حاشیه کویر پیش می‌رفتیم اما به زودی حاشیه کویر صاف شد و ما مسیر مستقیم را پیش گرفتیم. در قسمت‌هایی نمک سفید به روی شن زرد متبلور شده بود. شیارها مانند دلتای رود هنگام رسیدن به دریای کویر باز می‌شدند. شیارهای بزرگتر برآمدگی‌هایی در دلتای خود داشتند که بوته‌هایی در آنها روئیده بود. در این مسیل‌ها یک قطره آب وجود نداشت اما جای پای شترها بلافاصله آب جمع می‌شد. احتمالاً قسمت‌های میانی کویر هم لایه نازکی از نمک به روی گل داشت که حتی زیر پای سگ هم می‌شکست.

به این ترتیب کویر عبارت است از دریاچه‌ای که زیر لایه‌ای از گل یا نمک که توسط جریان آب به این منطقه برده می‌شود پنهان شده است. گل و نمک آن بیشتر از آب آن می‌باشد. دریاچه‌ای که اگر چه خنده‌دار به نظر می‌رسد اما قعر آن در بالا قرار دارد. برای رسیدن به آب کفایست چاله کوچکی در ساحل کویر حفر کرد و آب بلافاصله آن را پر می‌کند. اگر نگاهی به کویر بی‌اندازیم کویر دریاچه خشک شده‌ای به نظر می‌رسد که تمام

مسیل‌های منتهی به آن هم خشک هستند اما دریاچه زیر سطح خشک، آب بارانی می‌باشد که توسط مسیل‌ها به این منطقه آورده شده است. جریان آب، املاح مناطق سر راه خود را به کویر می‌رساند. اگر از چند برآمدگی کوچک چشم‌پوشی کنیم سطح آن مانند سطح دریا صاف است و لایه‌های گل باتلاق‌هایی به وجود آورده‌اند. گلی که توسط آبراه‌ها به کویر سرازیر می‌شود بالای لایه‌ها قرار نمی‌گیرد بلکه اندکی رسوب می‌کند. شکل و فرم کمربندهای زردی که دور کویر دیده می‌شود پیش از بارندگی شدید تغییر می‌کند. این کمربندها قادر به تحمل وزن حیوانات می‌باشند. ما از روی چنین کمربندی حرکت می‌کردیم و از دور معلوم نبود که جزو کویر یا حاشیه آن محسوب می‌شد اما با دیدن تپه‌های کویری مطمئن می‌شدیم که این قسمت سخت بود. حاشیه کویر بین ۱۰۰ و ۲۰۰ متر پهنا داشت. تپه‌ها در سمت راست و کویر در سمت چپ مسیر واقع شده بود.

من سابقاً در مورد مسیری که از سمت جنوب به طرف چشمه ملک‌آباد می‌رفت مطالبی شنیده بودم اما یافتن آن میسر نبود. با یافتن آن می‌توانستیم از کویر بگذریم. در غیر این صورت برای عبور از آن باید به پیشروی در ساحل غربی کویر حتی تا قم ادامه می‌دادیم. من گاهی فکر می‌کردم بهتر بود حرکت را از حوض سلطان^۱، قم یا کاشان آغاز می‌کردیم اما حالا در حاشیه کویر بودیم و باید به طریقی آن را پشت سر می‌گذاشتیم.

ابتدا در جهت جنوب غرب پیش رفتیم اما حاشیه کویر ما را به سمت غرب کشاند و ما را از کوه‌های سمت جنوب که هدف امروز ما بود دور کرد. این پیچ محاسبه نشده بود اما من ناراحت نبودم زیرا موفق می‌شدم قسمت بیشتری از کویر را دیده و دید کامل‌تری نسبت به آن پیدا کنم.

رد پای گورخران اینجا و آنجا مانند نقاط سیاهی که از کویر دور می‌شدند به چشم می‌خورد. این حیوانات که در حاشیه کویر زندگی می‌کنند کدام قسمت لایه نمک تحمل وزن آنها را دارد. آنها فقط از این مسیرها به چشمه‌ها و چراگاه‌های پای کوه‌ها می‌روند. اما عبور از این مسیرها برای کاروان خطرناک است زیرا قسمت‌هایی از کویر که تحمل وزن گورخر و آهو را دارد شتر با بار سنگین را تحمل نمی‌کند.

اگرچه کویر از دور مانند سطح دریا به نظر می‌رسد اما سطح آن برآمدگی‌های کوچکی دارد و بین آنها فرورفتگی‌هایی ایجاد شده است. در طول مسیر دائماً زبانه‌هایی از کویر در حاشیه آن پیشرفت کرده و ما باید آنها را دور می‌زدیم. شتر اول کاروان، پیش از نهادن پای خود اندکی مکث کرده، سر خود را آویزان نموده و زمین را امتحان می‌کرد اما شترهای بعدی احتیاج به این کار نداشتند زیرا مطمئن بودند که مسیر تحمل وزن آنها را دارد. شترها گاهی در بین این رد پاها مانند مست‌ها چپ و راست می‌رفتند. پس از یک روز بارانی تمامی قسمت‌های سخت شنی گلی شده و احتمال فرورفتن در آنها بیشتر می‌شد. حدود ظهر از آبراهی به عمق یک فوت و عرض ۱۰ متر که مملو از بوته بود عبور کردیم. سپس خلیجی از کویر ما را به سمت شمال غرب منحرف کرده و از کوه‌های جنوبی که هدف امروز ما بود دور کرد. در سمت شرق تا چشم کار می‌کرد کویر پهناور گسترده

۱. دریاچه نمکی بر سر راه تهران به قم که از دو چاله غربی به نام حوض سلطان و شرقی به نام حوض مره تشکیل شده است. حوض سلطان در سال ۱۸۸۳ م بر اثر ساخت جاده شوسه تهران قم تشکیل شد.

بود. ما موفق نشدیم مسیری برای تغییر جهت حرکت به سمت جنوب پیدا کنیم. ابرهای باران را بر بالای کوه‌های دوردست به چشم می‌خورد اما نیم‌ساعت بعد پراکنده شدند. حالا در مسیری برخلاف جهت کوه نخجیر که درون ابرها بود حرکت می‌کردیم. گاهی کویر اطراف ما را کاملاً در بر می‌گرفت و احساس ناخوش‌آیندی به من دست می‌داد. شاید در شبه‌جزیره‌ای بودیم که به کویر منتهی می‌شد و مجبور می‌شدیم از همان راه مراجعت کنیم.



کوه نخجیر و تپه‌های اطراف آن مانند جزیره‌ای در میان کویر دیده می‌شد. فقط حاشیه باریکی برای حرکت مناسب بود. ما بی‌اختیار وارد این محدوده شدیم و در عوض حرکت به سوی جنوب شرق، ما را به سمت غرب برد. در این قسمت از کویر نشانه‌ای از حیات مشاهده نمی‌شد. حتی بوته‌های منفرد هم وجود نداشت. گاهی از منطقه کوچکی که املاح آب رسوب کرده و سخت شده بود می‌گذشتیم. مسیل نسبتاً عمیقی تا نیمه پوشیده از بلور نمک بود و نیم دیگر گل سیاه رنگی بود که سطح آن خشک شده بود. در طول سفر امروز ۲ نفر پیاده در جلوی کاروان حرکت کرده و با چوبدستی‌های خود زمین را امتحان می‌کردند. گاهی یکی از آنها اندکی به سمت کویر می‌رفت اما با فرو رفتن در گل بلافاصله مراجعت می‌کرد. با توجه به این شرایط حرکت بسیار کند و خسته‌کننده بود.

مجدداً یال کوه‌های سمت جنوب در محیط باز در مقابل ما قرار گرفت. ارتفاع آنها بیشتر از سابق به نظر می‌رسید. مانند دماغه‌ای بود که به سمت کویر نشانه رفته بود. تخمین عرض این کمربند شنی غیرممکن بود و به‌نظر می‌رسید تا پای کوه امتداد داشته‌باشد. مسیر دائماً عوض می‌شد و ما را از هدف دور می‌کرد. از شتر پائین آمده و در مقابل کاروان حرکت کردم. به زودی مسیری را یافتیم که به جنوب غرب می‌رفت و رفته‌رفته به سمت جنوب متمایل می‌شد. رد پای تازه شترهائی دیده شد که امروز و یا دیروز از این منطقه گذشته بودند. کویر در سمت چپ و بیابان در سمت راست بود. به زودی به محوطه

ای پر از بوته رسیدیم. زمین سخت بود و روی آن لایه‌ای از شن‌ریز وجود داشت. رد پای شترها به سمت جنوب‌غرب بود اما من به سمت جنوب تغییر مسیر دادم. کاروان پشت سر من به فاصله‌ی اندکی حرکت می‌کرد اما صدای زنگ آن به زور شنیده می‌شد. پس از طی مسافتی مسیری یافتیم که پس از پیچ و خم‌هایی به ساحل کویر منتهی می‌شد و برای حرکت شترها مناسب بود. فکر کردم مسیری باشد که گفته می‌شد به ملک‌آباد می‌رود. منتظر رسیدن کاروان شدم و پس از مشورت کوتاهی به حرکت در این مسیر ادامه دادیم. من به پشت شتر خود نشستم. کاروان سنگین در مسیر بدون بوته و نامطمئن پشت سر دو پیشتاز حرکت می‌کرد.

مسیر در جهت جنوب‌غرب بود و از مناطق خطرناک عبور نمی‌کرد. پس از مدتی به آبراه خشکی به عمق یک و عرض ۲۰ متر رسیدیم. دلنای مسیلی بود که به کویر منتهی می‌شد. در عمق آن مقداری بلور نمک و آب شور جمع شده بود. اگر چه اندکی مرطوب بود اما خوشبختانه قابل‌پیشروی بود ولی پس از عبور کاروان گلی شد. ناوانگ با دیدن آب به سوی آن رفت اما پس از چشیدن آن با عصبانیت مراجعت نمود.

حاشیه بیابان نهایت نداشت و در سمت غرب و جنوب به افق مستقیمی می‌رسید. شاید تا پایان روز به انتهای آن رسیده و در کنار کویر خطرناک اطراق می‌کردیم. شاید هم محیط برای حرکت مناسب بود اما اگر اطراق می‌کردیم در گل فرو می‌رفتیم. پس از عبور از شیار دیگری با کف سنگلاخ و بلورهای نمک، چند لکه تیره در مقابل ما پدیدار شد. با نزدیک شدن چند شتر را دیدیم که مشغول خوردن خار بیابان بودند. بنا بر این تا قسمت جنوبی بیابان فاصله‌ی زیادی نداشتیم. این مسیر بسیار باریک بود و مانند مسیل‌های پیشین جهت آن در امتداد شمال‌شرق بود. انتهای آن پس از چند پیچ و خم به کویر می‌رسید.

پس از یک ساعت حرکت در این محیط نامطمئن به محوطه‌ای رسیدیم که شنی اما قابل اعتماد بود. شترهایی در بیابان مشغول چرا بودند. چادرها در بیابان برپا شد. ناگهان همه جا تیره و تار شد و باران باریدن گرفت. احساس ناخوش‌آیندی به من دست داد. در سمت غرب آنتشی روشن بود و ۳ چوپان نشسته و از شترهای خود مراقبت می‌کردند. در این محل که شن نرمی روی آن را پوشانیده بود فسیل‌های مرجانی زیبایی دیده می‌شد. ارتفاع این منطقه ۸۴۷ متر بود.